

این مقاله در سایت اسلام شناسی تمدن دانلود شده است:

<https://globalislamology.com>



جستاری در پاسخ اشکالات وحی زبانی

(ملاحظه‌ای بر ملاحظه انتقادی آقای عبدالکبیر ستوده)

نویسنده: سید دستغیب صائب

دانش پژوه دکتری تفسیر تطبیقی قرآن

ایمیل: sayeddastghaib@gmail.com

بنام خدای مہر

مقدمه

دست کم سه تلقی و سه رویکرد از وحی وجود دارد؛ ۱. وحی زبانی که اگر لفظ و معنا از جانب خداوند است، و یا اطلاعات و پیام و مضامین غیر زبانی را پیامبر در پرتوی مواجهه اخذ می کند و به آن قالب زبانی می دهد؛ ۲. تجربه دینی ۳. دیدگاه افعال گفتاری. این یادداشت در صدد نقد ملاحظه ای انتقادی است که توسط دوستی مطرح شده است.

اشکال اول: ایشان، رویکرد سنتی از وحی را که به نظر می رسد همان رویکرد زبانی از قرآن باشد، مطرح می کنند، و اشکالاتی را پیرامون این رویکرد بیان می کنند. به باور ایشان زمانی که وحی عطیه الهی باشد، چونان که تجربه معنوی، ریاضت و تلاش های پیامبر در امر دست یافتن مقام پیامبری نقش نداشته باشد و پیامبر منفعل بوده تماما گوش می کند و بدون کم و کاست انتقال می دهد، در این صورت جایگاه پیامبر پایین می آید و اهمیت اخلاقی برای او باقی نمی ماند.

از منظر ایشان زمانی پیامبر صاحب فضیلت و مقام عالی می شود که مختار باشد، و در کسب ارزش مقدمات و شرایط آن را که ریاضت و مراقبت و مجاهدت است، فراهم سازد.

با این پیش فرض، ایشان معتقدند که ریاضت و مراقب و مختار بودن با عطیه بودن و عصمت و تصرف کامل خداوند سازگار نیست؛ یا پیامبر مقام پیامبری را از طریق ریاضت نفسی و تجربه معنوی کسب کرده که دیگر، پیامبری عطیه نیست و امکان خطا از پیامبر می رفت و یا عطیه است که تجربه معنوی و ریاضت و تلاش و اختیار در کسب این مقام نقش ندارد و این باعث تنزل مقام پیامبری است. صورت دوم را ایشان همچون دیدگاه جنسیتی می داند و معتقد است: «این نوع فهم از وحی و نبوت، پیامبری را به سان جنیست و قومیت و خاک و خون

پایین می آورد، همان گونه که خداوند انسانی را مرد می آفریند و انسانی را زن و همان طور که خداوند کسی را سفید پوست و همان سان که خداوند کسی را در خانواده عرب می آورد و کسی را در خانواده عجم، همان گونه یک کسی را به پیامبری بر می گزیند... و کسی دیگری را به این مقام انتخاب نمی کند..»

به نظر می رسد ایشان به دو مسئله توجه نکردند. یکی، وظایف پیامبری و تعبیر عطیه بودن و دوم، معنای محدوده ریاضت و تجربه معنوی و نقش آن را در کسب جایگاه و مقام پیامبری.

ایشان گمان کرده اند که عطیه بودن به معنای تغییر فرسایشی پیامبر و عوض ساختن سرشت بشری او است. به تعبیر دیگر، عطیه بودن از منظر ایشان به این معنا است که خداوند تمام اوصاف و انگیزه ها و احوال بشری پیامبر را به یک شخصیت مجسمه گونه متحول گردانیده است که او تنها همچون یک رباط گیرنده و رساننده است. ولی با توجه به صفات پیامبر (ص) می بینیم که پیامبر همچون ما بشر بوده، از سختی ها و فشارها ناراحت و آزرده می شده، وظیفه پیامبری و الزامات آن بر شانه او سنگینی می کرده و دارای چنان ظرفیت وجودی بوده است، که اگر کسی دیگر بجای او می شد، توان حمل این رسالت سنگین را نداشت. لازمه عصمت و حفاظت خداوند از پیامبر و بازداری او از دست یازیدن به گناه به معنای نفی تلاش و مبارزه نیست. همچنان که خداوند یک انسان را از گناه حفظ می کند و دست او را می گیرد، همان شخص می تواند سنگین ترین وظایف را متقبل شود و در این راه به اختیار جهد و تلاش طاقت فرسا انجام بدهد. پیامبری که چه بسا چالش ها و بن بست ها و گرفتاری ها با خود دارد، به معنای نداشتن سرشت و طبیعت بشری که انسان یا پیامبر درد را حس کند و سختی ها را با جان و دل بخرد و خون دل بخورد و روی هم رفته در یک مبارزه نفس گیر طاقت و توش او مستحل شود، نیست.

پیامبر یک انسان بود، همچون انسان‌ها بری الذمه بودن، رفاه و آسودگی را دوست داشت. نیش زبان مشرکان، حتی کتک زدن آنان، توهین و تحقیر، دیوانه خواندن، تحریم کردن، مهاجرت اجباری، سرکوب، آزار و اذیت، و هزاران موردی که قرار است آدم با گوشت و پوست خود تحمل کند، مجاهدت و ریاضت است و پیامبر به حکم بشر بودن اش درد و رنج روحی و روانی و جسمی و مادی آن را می کشید. به طور مثال: خداوند پیامبر ص را که در مقابل آزار و اذیت و شدت فشارهای مختلف مشرکین رنج می برد تسلی می دهد می گوید: وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ۲ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۳ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۴ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۵ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۶ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۷ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب (شرح: ۳-۸)

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ۱۱ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ۱۲ (مدثر: ۱۱-۱۲) أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ۲ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ۳ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۴ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (قلم: ۲-۴) وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا ۵ يُرِيدُ اللَّهُ آلَا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْأَخِرَةِ ۶ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۷۶ (آل عمران: ۶)

لَعَلَّكَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ أَكْفَرًا ۳ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّكَ لَكُنَّا فَسَادًا ۴ (شعراء: ۳)

ریاضت به معنای جهاد نفسی مایه فضیلت است، آیا تحمل سنگینی رسالت و زجر کشیدن و سوختن در این راه با گوشت و پوست بشری نمی تواند در کسب مقام عالی و ارزشمند شدن به اندازه مقام پیامبری نقش داشته باشد؟ اصل عصمت به معنای این نیست که پیامبر همچون دیگران ظرفیت هر گونه فساد را داشته باشد ولی با انشراح صدر، همه گرایش‌ها و تمایلات منفی از قلب او تخلیه و تصفیه شده باشد. این معنا اگر هم باشد، نمی توان از آن استنتاج کرد که پیامبر همچون سایر اشخاص است و قرعه فال به نام او زده اند و پیامبری به او عطیه شده است. هرگاه بحث پیامبری و عصمت مطرح نباشد، انسان‌ها دارای ظرفیت‌های مختلف هستند: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۲ (بقره: ۲)

هر کس به اندازه ای ظرفیت وجودی و امکانات روحی خود به یک جایگاه می رسد. چه بسا افرادی هستند که بدون مراقبت و ریاضت و کناره گیری از محیط اجتماعی، در ساختار فطری آنان -حالا در دایره غیر پیامبری- ظرفیت و پوتنشیل بسیار زیاد فکری و معنوی گذاشته شده است، چونان که بدون کسب مقدمات و شرایط خاص ارزش ها به اساس جوهره وجودی شان دارای شأن عظیم انسانی هستند و از شایستگی ها و نبوغ و حکمت و بصیرت و حسن تعامل و ویژگی های کمالی در عرصه های مختلف برخوردار اند. این شایستگی ها و این ظرفیت وجودی در انتخاب پیامبری توسط خداوند متعال نقش دارد.

قبل از این که پیامبر، به پیامبری برگزیده شود این ویژگی ها و شایستگی ها که بتواند چالش ها و تکالیف پیامبری را تحمل کند، دارد و نسبت به تمام افراد جامعه خود از جایگاه بلند معنوی و ظرفیت خیلی عالی برخوردارند و این شایستگی ها و ویژگی ها در کسب فضیلت پیامبری ارزش و نقش دارد. به تعبیر دیگر، اصل عصمت به معنای دست گرفتن شخص در هنگام انحراف است. و به دلیلی که خداوند فیصله کرده پیامش از طریق شخص که از عصمت کامل برخوردار باشد، تضمین می کند که شریف ترین آدم را که برای پیامبری انتخاب کرده و دارای شایستگی بسیار بالا و سزاوارا مقام پیامبری است، در هنگام لغزش بخاطری حفظ هویت دین دستش را بگیرد، به این تعبیر، عصمت نمی توان گرایش ها و اراده و اختیار و توانایی ریاضتی و فکری پیامبر را زیر سوال برد.

نکته دوم، پیامبر به حیث ممثل قرآن، تنها از ویژگی های ریاضت و عبادت برخوردار نبود و چنان نیست که فضیلت پیامبری تنها به این ملاک سنجیده شود؛ چه این که عامه دانشمندان اسلام معترف اند که عصمت به معنای فرسایش گرایش های بشری و تحول شدن شخصیت پیامبر به سان فرشتگان نیست. ارتباطات اجتماعی و انجام وظایف عملی در ساحات مختلف زندگی چون خانواده، جامعه و در میان مردم و رهبری انسان ها در تمام عرصه زندگی و در

میان آنان بودن و مدیریت جنگ ها و صلح و امورات مختلف زندگی مجموعاً تشکیل دهنده ای شخصیت پیامبری پیامبر است و از نواحی مختلف به اساس احسن بودن در انجام کنش ها و واکنش ها فضیلت کسب می کند و ارزش انسانی و پیامبری او تکامل می کند: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۴ (قلم: ۴)**

داستان سه نفر که هر کدام تمایل به انجام ریاضتی داشتند و می گفتند که می خواهند از زنان و جامعه فاصله بگیرند، پیامبر ایشان را اجازه نداد و خود را بهترین الگوی فضیلت دانست؛ پیامبر اسلام تنها ریاضت را مایه و الگوی فضیلت ندانست بلکه گفت من در جایگاه پیامبر همان طور که اعمال عبادی انجام می دهم، زن هم دارم، در اجتماع هم هستم و... به نظر می رسد فضیلت را تنها به یک بعد، آن هم ریاضت و مجاهده نفس دانستن با واقعیت همنوا نباشد. چه بسا افرادی که تمام عمر خویش را در ریاضت گذرانده اند ولی آنچنان ظرفیت و نبوع و شایستگی نیافته اند و نفس ریاضت و مجاهدت باعث سقوط آنان شده است. ریاضت در تکامل روح نقش دارد و ظرفیت های روح را فعال می زند، هندوها همچنان ریاضت می کشند و چه بسا تلاش های طاقت فرسا انجام می دهند، ولی هیچگاه پیامبر نشدند و پیامبر ندارند. روح بنفسه با ریاضت توانایی خارق العاده ای را کسب می کند ولی عقلانیت و ظرفیت درونی باعث می شود از این توانایی و کمالات چگونه استفاده کرد. حتی از طریق ریاضت و اسم اکبر خداوند انسان به به شعبده بازی و جادوگری یک آدم متوسل می شوند. وحی و تجربه دینی؛ ملاحظه ای بر ملاحظه انتقادی

اشکال دوم: آقای ستوده ظاهراً با رویکرد خیر خواهانه خداوند سبحان را زیر سوال می برد که درست است که هدف خداوند هدایت و تقوا پیشگی و رستگاری مؤمنان بود، چرا با استفاده از قدرت مطلقه خویش، همچون لطف بر پیامبر، به همه مردم مقام پیامبری نصیب

نکرد و این پیام را در قلب هر کدام از انسان ها القا نکرد. اگر می کرد، اعم هدف خداوند که هدایت و سعادت بندگان است، برآورده می شد و همچنان، دور از عدالت و واقعیت نبود.

در قدم بعد، با پاسخ پیش گیرانه، از آدرس علمای سنتی به اشکال خود دو پاسخ؛ یکی، دفاع مبتنی بر اختیار و دوم، دفاع مبتنی بر آزمون مطرح می کند. به این معنا که اگر پیامبری به همه افراد عطیه می شد مختار بودن انسان و همچنان حقیقت صحنه امتحان زیر سوال می رفت و برهم می خورد. سپس، خود به هر دو سوال اشکالی دیگری را مطرح می کنند: چرا خداوند با آن که می توانست از طریق عطیه پیامبری بر همه انسان ها، آنان را بدون گرفتار سازی به چالش های آزمون، و سختی ها و مشکلات ناشی از آن به سادگی به هدایت می رساند، نرساند، مگر خداوند هدایت انسان ها را دوست ندارد؟

در ادامه سوال می کند که سعادت و هدایت یافتگی انسان ها بر خداوند ارزش دارد یا امتحان و آزمون آنها، آن هم در حالی که انسان ها به هدایت ضرورت شدید دارند تا امتحان و آزمایش و درد کشیدن و سختی دیدن. ایشان با قیاس تدبیر جامعه جهانی در توزیع غذا برای نیازمندان با کار و تدبیر خداوند در رساندن هدایت به مردمان؛ ساده ترین و عادلانه ترین کمک رساندن را که می تواند الگو باشد (حالا این کمک چه غذا باشد و چه هدایت) تدبیر و شأن امور جامعه جهانی می داند؛ چنان که بدون شرط گذاشتن امری (حالا یکی آن تحمل آزمون باشد) به همه غذا می رساند: «بیشتر ترین عقلای عالم می گویند اگر ترتیبی سنجیده شود که این کمک ها (جامعه جهانی) مستقیم به خود این مردم فقیر برسد، خیلی خوب است. بدون تردید، راه های غیر مستقیم، مطمئن و قابل اعتماد نیست. مسئله حیف و میل و عدم شناسایی مستحقین و ترجیح یکی به دیگری و رقابت ناسالم و نزاع و فساد و... هم وجود داشت. چرا من باید پیام خدا را از زبان ملا خاک سار بشنوم؟» «این مثال، ما نکته دیگری را بازگو می کند.

اگر جامعه جهانی با فقر مردم افغانستان مبارزه می کند، بحث مختار بودن و آزمون فقرا در این حالت چه معنا دارد؟»

پاسخ:

در بحث قبلی گفتیم که عصمت پیامبران توسط خدا به معنای بازداشتن پیامبران از معاصی و انحرافات به معنای نفی همی شخصیت وجودی پیامبران نیست. گفتیم، پیامبران در عین حال که فرستاده پروردگار اند؛ هم زمان، دارای ظرفیت وجودی بسیار بلند هستند و از میان بهترین های قوم شان انتخاب شده اند. عصمت به معنای فرسایش و انسلاخ شخصیت بشری و به معنای تبدیل سرشت و فطرت انسانی پیامبر که از سختی ها رنج می برد، درد می کشد، سینه اش فشرده می شود، ناراحت می شود، و... نیست. تفاوت ایشان با سایر اشخاص این است که ایشان انسان است ولی از انسان های دارای ظرفیت وجودی و شخصیت معنوی بسیار بالا.

در وصف حضرت یونس می آید زمانی که بار کمر شکن رسالت پیامبری بر دوش او سنگینی می کند، قوم خود را ترک می کند و به امید آسایش طلبی به سمت دیگری حرکت می کند، خداوند متعال بدون تعارف او را مورد ابتلاء قرار می دهد و برایش گوش زد می کند، که فرستاده وی است مبدا تا آخرین نفس از ادای رسالت سر باز دارد. هم زمان که او را از غرق نجات می دهد، تأکید می کند که به پاس اخلاص و ارادت باطنی و ظرفیت وجودی تو بود که من تو را از سقوط نجات دادم و دوباره تو را برگزیدم: «وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أْبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. (صافات: ۱۳۹-۱۴۴)

سینه پیامبر اسلام به موجب اذیت و نا مهربانی مشرکان فشرده می شد و سختی مشکلات بر شانه او سنگینی می کرد، خداوند سبحان او را تسلی و دلدهی می داد که مبادا همانند یونس (ع) باشی زمانی که بی صبری کرد و به سرنوشتی گرفتار شد: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ. (قلم: ۴۸-۵۰)

همچنان زمانی که یوسف پیامبر با زینت آرای و صحنه سازی و مراوده و معاشقه زنی مواجه می شود، خداوند متعال او را از دام پرجاذبه شهوت نجات می دهد، علت و موجب لطف و حمایت خداوند را سطح وجودی و ظرفیت باطنی خود پیامبر به تعبیر «من عبادنا المخلصین» بودن می داند: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. (یوسف: ۲۴)

این حادثات و سایر داستان های زندگی انبیاء نشان می دهد که پیامبران گذشته از برخورداری از عصمت الهی که ثمره اعمال شان است؛ ظرفیت وجودی و شخصیت درونی آنان و نبوغ و کمال انسانی آنان عالی و بلند مرتبه بوده است.

کما این که در عالم غیر پیامبری، انسان ها با شخصیت های دارای اخلاص، تدبیر، اراده، و جاهت، کمال، بزرگواری و... بسیار پیدا می شود. البته این امتیاز از یک زاویه لطف خداوند باشد و از زاویه دیگر، آئینه نمایی شخصیت وجودی و ظرفیت شخصی فرد است که در عالم ابتلاء خود را نشان داده است و گذشته از بحث هبه مقام پیامبری و غیر پیامبری در عالم طبیعی ممکن و متحقق است و به همین دلیل دنیا آفریده شده است: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ. (آل عمران: ۱۹۷)

در طول تاریخ بی آنکه پیامبری مطرح باشد یا نباشد انسان های پاک سرشت، بزرگوار و دارای شخصیت وجود تکافل یافته بوده اند و همچنان انسان های خبیث و ناپاک و آلوده و استفاده جو و دروغ گو بوده اند. خداوند خواسته است که انسان های نیکو سرشت و دارای تقوا باطنی و پیراسته و واراسته، از کسان نامرام و بد شگون و بدخواه و بدرفتار جدا شوند.

هیچ گاه کسی ادعا کرده نمی تواند که چرا احمد آدم شریف و بزرگوار است ولی محمود آدم نالایق و استفاده جو و فرصت طلب و...، در طول تاریخ هر دو گروه انسان ها وجود داشته؛ هدایت و دعوت پیامبران ضمیر و قلب هر دو را مخاطب قرار داده ولی یکی، که خوبی را قبلا اختیار کرده و مسیر خوبی را سیر می کرده؛ وقتی که دعوت شده، هدایت را پذیرفته و دیگری که با علم آلودگی ها و زشتی ها را برگزیده و به دعوت، عن علم پشت پا می زند و با دیدن معجزه ها کافر می شود.

حالا فرض کنید؛ خدای سبحان خواسته که از میان افراد یک کسی را به پیامبری برگزیند و امانت رسالت که ناموس خداوند است به عهده اش بگذارد؛ خداوند به اساس علم غیب طبعاً به بهترین شخص که دارای ظرفیت خیلی عالی است، می سپارد و او با همان هدایت باطنی خود و دست گیری خداوند رسالت را حمل می کند. با این تفاوت که در برخی موارد، فشارهای درونی و بیرونی بر او قرار است غلبه کند، به خاطر حفظ دین خود، دستش را می گیرد و او را از دست یازیدن به معاصی ناخواسته که از روی اشتباه و خطا است باز می دارد؛ با این حال می توان ادعا کرد که پیامبران همچون سایر افراد است و عطیه شدن عصمت به معنای تقلیل فضیلت وی است.

حالا این مطلب ثابت شد. به پاسخ چرایی عدم عطیه خلافت به تمام افراد می پردازیم:

در پاسخ این سوال چند مطلب باید روشن شود و در روشنی نگرش کلی قرآن باید به قضاوت نشست: اولاً، پیام پیامبری واضح و موافق فطرت بشری است: وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (بینه: ۵). دوماً، رسالتی که سبب هدایت می شود، با اعجاز خارق العاده که در حقیقت پرده گشایی از رازهای پس پرده است، حمایت می شود. به عبارت دیگر، پیام روشن خداوند چنان مستدل و حقیقت نمایی می شود؛ کما این که هر فرد خود از زاویه ای دریافت ایمان به حقانیت دین نزدیک به درجه ای پیامبر می رسد. داستان زیادی داریم کسانی که اراده باطنی شان بر هدایت خواهی و حرکت به مسیر هدایت رفته بود، با دیدن معجزه ها همچون ساحران فرعون، احبار عیسی، خانم فرعون، برخی مخاطبان پیامبر اسلام و... ایمان می آورند و حق را تصدیق می کنند و تعدادی که از قبل عزم خویش را در سمت اختلاف و دشمنی با حق جزم کردند همچون، قوم ابراهیم و فرعونیان، علی علم کفر می ورزند و حقانیت آن را انکار می کنند: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. (نمل: ۱۴)

ترجمه: «ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدانها یقین و اطمینان داشتند. بنگر سرانجام و سرنوشت تباهاکاران چگونه شد؟»

نمونه دیگر داستان ولید بن مغیره است آنگاه که قرآن را شنید و به حقانیت آن اطمینان یافت با این که اعتراف کرد که قرآن قول بشر نیست و در باره ای اعجاز ادبی- الهی قرآن سخن گفت: «والله ما أعلم بأشعار منى ولا أعلم بعجزه منى ولا بقصيدة ولا بأشعار الجن، والله ما يشبه الذى يقول شيئاً من هذا، والله إن لقوله لحلاوة وإنه ليحطم ما تحته وإنه ليعلو ولا يعلى» (شعب الایمان، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۱۳۳) ولی از آن جا قصد ایمان آوردن را نداشت، دانسته منکر شد، با ادعای سحر بودگی قرآن، پیامبر اسلام را ساحر خواند: إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ... ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ. (مدثر: ۱۸-۴۵)

کسانی که با اراده کامل خود، آماده ای پذیرش حق نباشند و مالا مال وجود شان از کبر و غرور و استعلا طلبی پر باشد و ظرفیت وجودی آنان چنان پست باشد؛ که در مقابل خداوند همچون قوم موسی با سفاهت تمام و با کمال بی ادبی رفتار ناسازگار و ناسزاوار با شأن الوهی خداوند انجام بدهند: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ.» (مائده: ۲۴)، چه گونه خداوند آنان را به پیامبری خویش بر گزیند و عطیه الهی را که ناموس خداوند است به آنان تحمیل کند. پیامبران راز دار دربار خداوند و از جمله مقربان و نزدیکان خداوند سبحان اند آیا شأن خداوند می سزد که این چنین افراد و یا بدتر از آنان را مقرب درگاه خود و از جمله حامل پیام مقدس خود که در لوح محفوظ نگه داری می شود قرار بدهد؟..

سومین مطلب؛ خداوند به نحوی از انحا به هر قوم از میان خود شان پیامبر می فرستد و هیچ گاه کسانی که اتمام حجت برای شان نرسیده و قلبا و فکرا و اعتقادا به یقین نرسیدن - حالا هر چند قرار است پس از اتمام حجت تصمیم عملی منفی اتخاذ کنند - معذب نمی کند: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا.» (اسراء: ۱۵)

خداوند متعال در هر شرایط تا زمانی که زمینه رسیدن پیام حق توسط هر ابزار ممکن و از هر روش قابل دسترس برای بشر در هر گوشه جهان فراهم نشود؛ او را مؤاخذه نمی کند.

تحقیق اسلامی که فعلا شرایط یافتن حق مساعد است، مراحل و شرایط و ابزار رسیدن به حق از طریق تحقیق، خود کار پیامبر را انجام می دهد.

کسانی که با عقلانیت خود بنیاد و داور باطنی خویش به دنبال حق اند؛ جز دو راهی در پیش ندارند: یا با کنار گذاشتن همه پیش فرض ها و سلاقی مختلف و اغراض مادی و...، به دنبال حق اند و به آن می رسند و ایمان می آورند که در این صورت اتمام حجت صورت می گیرد و یا با همه پاک نیتی و اراده به حق رسیدن جستجو می کنند و به عللی به حق نمی

رسند معذورند و یا از روی اغراض و اهداف مادی دانسته حق را پشت پا می کنند، قابل مؤاخذه و مرتکب گناه اند.

چهارمین مطلبی که باید تبیین شود این است که جلوه دادن اراده و آزمون به یک امر پیش پا افتاده و بی فایده، با روح کلی قرآن سازگار نیست. از منظر درون قرآنی، ابتلاء با فلسفه خلقت و چرایی فرستاده شدن انسان به دنیا ارتباط دارد.

ما با نادیده گرفتن علت هبوط آدمیان در زمین، حقیقت پیمان «أ لست بر بکم»، بحث خلافت و چپستی و قلمرو و امکانیت خلافت و نقش اختیار در آن، مفاد ابتلاء و نقش آن در تکامل روحی و معنوی بشریت و در کل با توجه به سنت های خداوند سبحان در هستی و تفسیر توحیدی آنان بر محور اراده و ابتلاء نمی توانیم به نفی ابتلاء برسیم.

از جهتی نفی ابتلاء و تستری دادن پیامبری به همه مردمان و به این سبب هدایت جبری همه انسان ها به معنای انحراف تفسیری و توجیه دیدگاه توحیدی قرآن به نسبت طبیعت، تاریخ، انسان و خداوند سبحان است. خداشناسی و انسان شناسی قرآنی هیچ گاه با این پیشنهاد سازگار نیست و تعمیل آن را به مثابه انکار واقعیت های عینی و اصلی نظام آفرینش انسان ها و طبیعت می داند که خود جای بحث دارد.

اشکال سوم: آقای ستوده اشکاتی پیامدی دیگری را بر اساس مبانی قبلی خود مطرح می کند. ایشان با توجه به عطیه بودگی پیامبری و عدم دخالت و نقش پیامبر در کسب فضیلت پیامبری؛ اسوه حسنه بودن پیامبر اسلام یا پیامبران را منتفی می سازد. معتقد است، زمانی که بستر ذهنی و روحی پیامبران و افراد عام یکسان نباشد؛ چنان که یک گروه را خدای متعال استعداد پیامبری و خوب بودن و مهذب شدن عطا فرموده و توانایی خداجویی، خداخواهی و

خداپرستی را به آنان بخشیده و آنان را از دست یازیدن به گناه و عصیان معصوم داشته و به کمال روحی ارتقا بخشیده است، و به گروه دوم، این چنین لطف و عطیه موهبت نفرموده و آن چنان تضمین نکرده و باید و شاید ظرفیت و استعداد پاک بودن و... را نه بخشیده است؛ با این حال، طیف دومی چگونه از طیف اولی الگوگیری کنند؟: «در قرآن کریم آیه است که می فرماید: لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة... این آیه بر مؤمنان خاطر نشان می سازد که در مسیر خداجویی و خدا خواهی و خدا پرستی، به پیامبر اسلام اقتدا نمایند و او را الگو و نمونه ی خود انتخاب نمایند. تمام پیامبران الگو و نمونه اند و در مسیر معنویت، ره بران بدون رقیب اند. اما اگر پیامبر عطیه ای باشد نه اکتسابی، دیگر این پیامبران نمی توانند الگوی مورد قبولی باشند.» سپس برای تبیین نظرگاه خود می فرماید: «جهت وضاحت مثالی را می زنم. فرض کنید برای یک فرد خاص، یک سلسله امکاناتی بدهند که به اساس این امکانات داده شده، این فرد بتواند پرواز کند و به آسمان ها عروج نماید، اما برای دیگران این امکانات را ندهند و آنان را از این امکانات محروم نمایند، بعد برای این دیگرانی که عین امکانات را ندارند بگویند شما هم یک فرد خاص را الگوی خود قرار بدهید و بسان او پرواز کنید، معلوم است که آن فرد خاص نمی تواند الگوی دیگران باشد و دیگران نمی توانند بسان او باشند و بسان او پرواز کنند.» «... پس پیامبر الگوی نیکی برای دیگران نیستند و دیگران هم نمی توانند پا جای پای پیامبران خداوند بگذارند و بسان آنها پاک و پارسا شوند.»

پاسخ: نویسنده گرامی به سه مطلب عنایت نفرموده اند؛ به نظر می رسد طرح این سه بحث در پاسخ اشکال ایشان روشنگر و راه گشا باشد.

مطلب اول، هیچ گاه مسلمانان ملزم نشده اند که در ایمان و تقوا و طهارت و سطح روحانی و فکری به اندازه پیامبران باشند و همچون پیامبران فکر کنند، و گرایش ها و تمایلات روحی و روانی و ذهنی و احوال خداپرستی آنان به سان پیامبران ارتقا یابند.

مسلمانی به معنای عام و خاص خود سطوح متعدد دارد. خدای سبحان بندگان خود را به سطح کف آن ملزم ساخته است. ایمان به سطح ابتدائی و اولی مسلمانی، مسلمانان را بری الذمه می گرداند و پایبندی به این سطح، رهایی بخش است و موجب ادای مسئولیت ایمانی می شود و مکلفیت شرعی از دوش صاحبان تکلیف برداشته می شود و آنان، به ضمانت خدای سبحان، به سعادت و جاویدانی و نجات می دست می یابند.

در مثال آقای ستوده مقیس علیه کسی است که عملاً پرواز می کند و تمام امکانات آن برایش فراهم است (پیامبران) و مقیس کسی است که نمی تواند پرواز کند و امکانات و شرایط آن هم فراهم نیست. (انسان های عام). حکم مستنبط از این قیاس (درخواست پرواز) متوجه مقیس است، در حالی که میان مقیس و مقیس علیه هیچ گونه شباهت و همسانی نیست (قیاس مع الفارق)، پس حکم (پرواز) هیچگاه نمی تواند متوجه مقیس (انسان های عام) گردد. این تعبیر آقای ستوده متین است، زمانی که فرض به این شود که خدای سبحان از بندگان بخواهد که در سطح فکری و کمال روحی و مکلفیت و... (پرواز) همچون پیامبران باشید. ولی با توجه به لوازم مسلمانی و تقاضا روح کلی دین دیده می شود، که هیچ گاه خدای سبحان نخواسته که بندگان اش همچون پیامبران به مقام پیامبری برسند و مسئولیت ها و احوال باطنی او را کسب کنند. الگو گیری از پیامبر به معنای پیامبر شدن نیست. مفاد الگو پذیری، داخل شدن در دایره مقام پیامبران نیست؛ چه خداوند سبحان این را هرگز از ما نخواسته است.

خداوند متعال تنها از ما عبادت خود و رجوع به سوی خویش را خواسته است: وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ. (بینه: ۵)

چنان که قبلاً تذکر رفت این ایمان با معجزه و هزاران دلایلی که مظاهر و تجلی ذات یکتا است حمایت می شود و تنها زمانی انسان ملزم به داخل شدن در دایره ایمانیات است که قلب و روح او به یقین و باورمندی برسد و حجت بر او تمام گردد؛ تا زمانی که حجت بر او تمام

نشود و شرایطی که بتواند برای او صدق قلبی بیاورد، فراهم نشود، انسان معذور است. و حتی تکلیف ابتدایی همچنان متوجه او نمی گردد.

خداوند در دین حرج قرار نداده است، تنها با عبادت و اطاعت خدا و رسول او و انجام اعمال ظاهری غیر تکلف آور، انسان بری الذمه می شود: جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

درجه ای ایمان‌داری و سطح مسلمانی تا مراحل بلند دست نیافتنی از طریق ریاضت و رهبانیت و... تعیین -تکلیف آور- نشده است: وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. (حدید: ۲۷)

پیامبر خدا عصمت و رهایی و نجات‌نهایی را در گرو اظهار کلمه شهادت، اقامه نماز و روزه گرفتن می دانند، می فرمایند: «أَمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲۵)

پیامبر اسلام به آنچه فرمان می دهند که در وسع و توان‌بندگان باشد، باری به پیامبر اسلام (ص) پیشنهاد شد که شما مورد‌آمزش قرار گرفته‌اید؛ نیاز به انجام عمل ندارید، پیامبر (ص) بر آشفته شدند و گفتند پارسا تر و خاشع تر بودن من، ایجاب می کند به نسبت شما اعمال بیشتر انجام می دهم: عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَمَرَهُمْ أَمَرَهُمْ مِنَ الْأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ قَالُوا إِنَّا لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ يَقُولُ إِنَّ اتِّقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا. (همان، ح ۲۴) ترجمه: «عایشه رضی الله عنها روایت می کند که: هرگاه، رسول الله صلی الله علیه وسلم - مردم را دستور می داد، آنها را به انجام کاری دستور می داد که توان آن را داشته باشند. صحابه - رضی الله عنه - عرض کردند: ای پیامبر خدا! مطمئناً خداوند گناهان اول و آخر

شما را بخشیده، وضعیت ما همچون حال شما نیست، (به انجام اعمال بیشتر نیاز ندارید). عایشه رضی الله عنها میگوید: رسول الله - صلی الله علیه وسلم - از شنیدن این سخن، بسیار ناراحت می شد و آثار خشم بر چهره مبارکش آشکار می گشت. سپس می فرمود: «من از همه شما خدا را بهتر می شناسم و از او بیشتر می ترسم». (یعنی پس من به مقیاس شما به این سبب، بیشتر به انجام عمل نیازمند تر هستم).» (اقتباس ترجمه و شرح از شرح صحیح بخاری؛ کتاب عمده القاری: ج ۱، ص ۴۴۶)

این آیات و احادیث نشان می دهد که هیچ گاه مسلمانان مکلف به کسب مقام پیامبری نشده اند کما این که هرگز از آنان تقاضا نشده است که در ایمان و خشیت و تقوا به اندازه پیامبر ارتقا کنند؛ بلکه کف ایمان باعث نجات و سعادت و فوز و جاویدگی می گردد. مطلب دوم: محدوده عادی و مراد الگوگیری در آیه: «لقد کان فی رسول الله أسوء حسنه» تأسی و پیروی در اعمال و رفتار و گرفتار پیامبر (ص) در تمام شئون فردی و اجتماعی و سیاسی و خانوادگی و... است. این الگوگیری ممکن و محقق است و دور از واقعیت نیست.

پیامبر (ص) فرشته نبودند، اغراض و سرشت و طبیعت پیامبر و خواست ها و نیاز های او متفاوت از انسان ها نبود، جهت گیری او و کنش و واکنش او در چارچوب خیالات و اوهام و یا عالم غیر قابل دسترس قرار نداشت: وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا... وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا. (فرقان: ۷ و ۲۰) اصحاب می توانست با توجه به رفتار، گفتار و جهت گیری های او در جایگاه یک انسان فرستاده شده به حیث بشر، الگو گیری کنند و به نیت رشد و کمال و کسب رضایی خدا تا حد توان تلاش کنند، ممثل عملی سنت پیامبر در تمام شئون زندگی گردند و از این طریق به کمال و رشد و تعالی در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی نائل آیند...

سومین مطلب این است که، سنت خدای سبحان به این رفته بود که به مقیاس نیاز بشر به هدایت از میان بندگان اش تعدادی که خداوند (ج) لازم می بیند، لطف ویژه کند و به اساس، ظرفیت وجودی آنان به مقام پیام پیامبری انتخاب کند و به سوی بندگان به غرض ابلاغ آنان

بفرستد... این است، ولی این به معنای یک سانی ایمان‌داری، تقوا، پارسایی همه مردمان و یا سطح پایان بودن مدد و نصرت الهی در امر کسب فضیلت نیست.

خداوند متعال ناظر اعمال بندگانش است. همه انسان‌ها بالقوه ظرفیت دست یافتن به بالا ترین مرتبه تقوا و پارسایی را دارند. طبق کلیات آیات قرآنی، پارسایی و مسیر و منزلگاه ارتقای معنوی و کسب مدارج روحانی در طی سنت‌های خداوند متعال در هستی و وجود آدمی تعبیه شده است.

هر انسان به اندازه اراده و خواست باطنی و جهت‌گیری و حرکت و ایثار و قربانی و تلاش خود می‌تواند مدارج کمال را طی کند: «الم ذالک الکتاب، هدی للمتقین...» در اندیشکده قرآن، قلب انسان فرودگاه و منزل فضیلت و معنوی است. اختیار و اراده و جهت‌گیری انسان در صفایی و تیرگی قلب نقش دارد. به هر اندازه که با اختیار و توانایی و استعداد جهت‌گیری و اقدام عملی، به سمت مثبت و خیر و ثواب حرکت کردیم به همان اندازه، بستر گرایش‌های روحانی قلب را تکامل بخشیده ایم و دل را تجلیگاه و آینه‌نمایی صفات کمال و جمال خدای سبحان گردانیده ایم؛ به هر مقیاس که قلب مان سلامت یافت و به پیراستگی دست یافت به همان اندازه، ایمان، نصرت الهی، نور الهی، بینایی و بصیرت، فرقان، علم لدنی و فضیلت ملکوتی بر وجود و هستی وجودی خود حاصل کرده ایم.

در این رابطه آیات زیادی است که به طور نمونه چند آیت را شاهد می‌آوریم: إِنَّ الَّذِينَ يَعُضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ. (حجرات: ۳)

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ. (حجرات: ۷)

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ. (مجادله: ۲۲)
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. (انفال: ۲۹) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا. (كهف: ۱۴).
أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. (زمر: ۲۲)

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. (عنكبوت: ۶۹)

همچنان پیامبر اسلام (ص) محدوده این فضل و الطاف الهی را تا آن اندازه بیان می کنند که می گویند: هر کس به اثر تقوا پیشگی (نوافل) تمسک کند، خدای سبحان به انسان چنان توجه و عنایت می کند و او را محبوب خود قرار می دهد که دستش می شود تا به آن می گیرد، زبانش می شود که به آن می گوید، چشمش می شود تا به آن ببیند و گوش اش می شود تا به استماع کند و پایش می شود تا به آن راه برود. (صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۹۰)

به همین سان، به هر اندازه ای که انسان در مسیر شقاوت، سرکشی، گناه و معصیت گام بگذارد و از حد مجاز، تجاوز کند و تن به هر رذیلت و پستی بدهد و به اعمال ناپسند خود مداومت کند، نه تنها که پند پذیر و آدم اصولی و منطقی نباشد، بلکه در مقابل راستی و درستی و عدالت جبهه بسازد؛ به همان اندازه، قلب و روح او تاریک می شود، و به مقیاس تاریکی دل، مجرای هدایت و فضیلت همه بسته می شود و انسان در تنگنا شدید و در محرومیت و سقوط بی پایان قرار می گیرد: حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ. (حج: ۳۱).

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹) وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ. (یس: ۷-۱۱)
كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (مطففين: ۱۴)

این آیات نشان می دهد که مراتب فضیلت و مسیر کمال و رشد روحانی و دست یافتن به مقام قرب و رضاء و اتصال به مقام صدق نزد خدای مقتدر تنها ویژه ای انبیا نیست بلکه این موهبت به هر کس بخشیده شده است؛ و ظرفیت بالقوه آن در وجود هر آدمی زاد نهاده شده است ولی تنها تعیین جهت و حرکت و تلاش و ایشار می خواهد. کما این که پیامبران علیهم السلام با آن که به مقام عالی رسیده اند هیچ گاه از سختی و مشقت عبادات و تلاش و مجاهدت با آن که انسان بودند آسایش و آسودگی را دوست می داشتند معافیت نیافته اند...